

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: مرتضی یگانه و یادداشت پورتال
۲۲ مارچ ۲۰۲۲

ریشه و پیامدهای جنگ اوکراین

علت و ریشه حمله نظامی روسیه به اوکراین که از ۲۴ فیبروری سال ۲۰۲۲ آغاز شد را در کجا باید جست و جو کرد؟ دولت روسیه به چه دلیل فرمان حمله به اوکراین را صادر کرد؟ روسیه از چه منظری به جنگ اوکراین می‌نگرد؟ در کنار این پرسش کلیدی، مسأله محوری دیگری نیز وجود دارد: تبعات و چشم‌انداز جنگ اوکراین چیست؟ این جنگ، چه پیامدهایی برای طرفین اصلی آن، یعنی اوکراین، امریکا و دولت‌های اروپایی، و روسیه به همراه خواهد داشت؟ طرح و اهداف امپریالیسم امریکا در این جنگ چیست و واشنگتن از چه منظری به بحران اوکراین می‌نگرد؟ آیا جنگ اوکراین، نشانه‌ای از ورود به یک «دنیای جدید» است، دنیایی که مشخصه آن «افول امریکا» و «زوال اتحاد دو سوی اقیانوس اطلس» است؟ پاسخ به این سوالات هدف این نوشتار است.

۱

حمله نظامی روسیه به اوکراین، مرحله تازه‌ای از بحران‌زا کردن قلمروی جغرافیایی و سیاسی اوکراین برای روسیه است که از سال ۲۰۱۴، با رهبری امریکا و از طریق کودتا در این کشور و برکناری ویکتور یانوکویچ رئیس جمهور این کشور، شدت و ابعاد بی‌سابقه‌ای به خود گرفت. جریان‌های غرب‌گرا در اوکراین در فیبروری ۲۰۱۴ با حمایت مستقیم امریکا و مهم‌تر از آن تحت رهبری کلان‌ایده «پیوستن به اتحاد امریکائی، اتحادیه اروپا و ناتو»، دولت این کشور را ساقط و در مرحله بعد با تمام توان و با زور و روش نظامی سعی کردند که جبهه مخالفان در شرق اوکراین را در هم بشکنند.

این کودتا وقتی با مقاومت در شرق اوکراین روبه رو شد، با وحشیانه‌ترین ابزارهای ممکن به سرکوب روی آورد و تنها در یک فقره، کشتار اودسا در ماه مه ۲۰۱۴ را رقم زد. ترکیب غرب‌گرایان کودتاچی به نحوی بود که چیزی جز کشتار، سرکوب مخالفان، روس‌هراسی و تبدیل اوکراین به یک برده جدید ناتو و امپریالیسم امریکا، نمی‌توانست نتیجه آن به اصطلاح «انقلاب یورومیدان» باشد. آنان استپان باندرا را که سازمان تحت رهبری او، سازمان ناسیونالیست‌های اوکراین، مسؤول نسل‌کشی بیش از ۲۰۰ هزار نفر در جنگ جهانی دوم بود، «قهرمان ملی اوکراین» می‌نامیدند و عکس‌های او را از هر گوشه میدان استقلال کنیف آویزان کرده بودند. فاشیست‌ها و نئونازی‌های اِسوبودا، گردان آزوف، بخش راست و گارد ملی اوکراین، با بازوبندهای صلیب شکسته بر دست، پی‌گیرترین و سخت‌کوش‌ترین عناصر میدانی این کودتا بودند. بعد از کودتا، سازمان‌های آنان نظیر گارد ملی اوکراین به بخشی از وزارت کشور

اوکراین تبدیل شد و این فاشیست‌ها در وزارت دفاع، وزارت کشور، پولیس، نهادهای امنیتی، بخش قضائی و کابینه دولت اوکراین سازماندهی شدند. بعد از کودتای ۲۰۱۴، موج ادای دین‌ها به استپان بانداری جنایتکار شدت گرفت: خیابان مسکو در کئیف به خیابان استپان باندرا تغییر نام یافت، بناهای یادبود بسیاری به نام وی ساخته شد و حتی مسؤولان شهر لویو در غرب اوکراین، بعداً سال ۲۰۱۹ را به نام «سال استپان باندرا» نام‌گذاری کردند. جولان فاشیسم، نتیجه آن به اصطلاح «انقلاب یورومیدان» بود، «انقلابی» که در آستانه وقوعش، ویکتوریا نولاند دستیار وقت امور اروپائی و اوراسیای وزارت امور خارجه امریکا در بحبوحه سفرهای پیاپی به کئیف گفته بود که ایالات متحده امریکا از بدو استقلال اوکراین، بیش از ۵ میلیارد دلار در حمایت از «مشارکت مدنی مردم اوکراین» و شکل‌گیری «اوکراین دموکراتیک، امن و پُرونق» هزینه کرده است؛ «انقلابی» که جان مک‌کین با حضور در کئیف برای آن سخنرانی می‌کرد و البته پس از این «انقلاب» نیز نولاند، سفیر امریکا در کئیف و سایر مقامات امریکائی، مستقیماً سخت مشغول چینش مهره‌های دولت موقت اوکراین بودند.

بلافاصله پس از کودتای سال ۲۰۱۴، دولت موقت اوکراین با سرکوب مخالفان در شرق این کشور، آغازگر جنگی داخلی شد که «جنگ دنباس» نامیده می‌شود؛ جنگی که هنوز هم ادامه دارد و تا پیش از حمله نظامی روسیه به اوکراین، ۱۴ هزار نفر در آن کشته شده‌اند. دولت روسیه که شدیداً احساس خطر کرده بود، ابتداء نیروهای خود را وارد شبه‌جزیره کریمه کرد و سپس در ماه مارچ ۲۰۱۴ با برگزاری یک همه‌پرسی، کریمه را به خاک خود ملحق کرد. همزمان روسیه به حمایت از برخی از مخالفان در شرق اوکراین پرداخت و دو حکومت «جمهوری خلق دونتسک» و «جمهوری خلق لوهانسک» در منطقه دنباس در اپریل ۲۰۱۴ تأسیس شد.

کودتای ۲۰۱۴ اوکراین، تهدید امپریالیسم امریکا و ناتو را به سرعت به مرز روسیه آورد و این چیزی بود که در نهایت حمله نظامی روسیه به اوکراین در فیبروری ۲۰۲۲ را رقم زد.

۲

حتی پیش از کودتای ۲۰۱۴ در اوکراین، برخی از دولت‌های این کشور دست به همکاری با ناتو زدند. اوکراین در سال ۲۰۰۴ نیرو به عراق اشغال‌شده توسط امریکا فرستاد و در برخی مأموریت‌های ناتو در افغانستان و کوزوو شرکت کرد. بعد از ۲۰۱۴، دولت اوکراین به‌صورت ستراتیژیک و نظاممند، همکاری با ناتو را دنبال کرد و درخواست عضویت در این پیمان نظامی را طرح کرد. اوکراین در سال ۲۰۲۱، دو مانور مشترک با ناتو در جولای و سپتمبر این سال برگزار کرد و در مانور ماه سپتمبر در بحیره سیاه، نظامیان اوکراین و ناتو، حمله به شبه‌جزیره کریمه را تمرین کردند. سخنگوی وزارت دفاع روسیه همان زمان گفت که «امریکا و ناتو قصد دارند در پوشش مانور نظامی، اوکراین را به تسلیحات مدرون مجهز و این کشور را برای حمله قریب‌الوقوع به کریمه آماده کنند».

در دسمبر ۲۰۲۱، زلنسکی رئیس جمهور اوکراین در پارلمان این کشور خطاب به نمایندگان گفت که «بیانید برای آزادی تمام سرزمین‌های متعلق به اوکراین با تمام امکاناتمان بجنگیم». زلنسکی پیش از آن در مارچ ۲۰۲۱، قانونی را برای الحاق مجدد کریمه به اوکراین امضاء کرده بود. او حتی همین اواخر در فیبروری ۲۰۲۲ در کنفرانس امنیتی مونیخ گفته بود که «اوکراین هرگز از درخواست عضویت در ناتو عقب‌نشینی نمی‌کند». درست چند ماه پیش از حمله نظامی روسیه به اوکراین، دولت کئیف باراکت‌های ضدتانک جاولین ساخت امریکا در منطقه دنباس مانور برگزار کرده بود و در تمام دوره پس از سال ۲۰۱۴، از سلاح‌های غربی برای حمله به مخالفان شرق اوکراین که متحد روسیه بودند، استفاده می‌کرد. در اپریل ۲۰۲۱، رئیس جمهور اوکراین از ناتو خواست که حضور نظامی خود بحیره سیاه را گسترش دهد. در واقع، دولت اوکراین، تهدید و بحران‌سازی برای روسیه را در سال ۲۰۲۱ به اوج خود رساند: در ۴

سپتامبر ۲۰۲۱، بمبافکن‌های بی‌۵۲ امریکائی برای اولین بار در تاریخ، وارد آسمان اوکراین شدند؛ در ۲۵ سپتامبر این سال، بمبافکن‌های بی‌۵۲ حمله به کالینین‌گراد که بخشی از روسیه است و در میان پولند و لیتوانی در ساحل بحیره بالتیک قرار دارد را تمرین کردند. همچنین در اواخر سال ۲۰۲۱، اوکراین از پهپادهای بیرق‌دار (ساخت ترکیه) برای حمله به نیروهای دو جمهوری دنیاس استفاده کرد.

با مشاهده این بحران‌سازی و تهدید فزاینده، روسیه در سال ۲۰۲۱ از امریکا و ناتو درخواست کرد که تضمین بدهد که اوکراین به عضویت ناتو در نمی‌آید. ینس استولنتبرگ دبیرکل ناتو اما می‌گفت که «این تنها اوکراین و ۳۰ عضو ناتو هستند که تصمیم می‌گیرند چه زمانی اوکراین برای پیوستن به ناتو آماده است؛ روسیه هیچ حق وتویی در این خصوص ندارد، تصمیم‌گیر نیست و روسیه حق ندارد که حوزه ای نفوذ تعیین کند و سعی کند که همسایگانش را کنترل کند». او در واقع می‌گفت، ناتو حق دارد همسایگان روسیه را به یکی از ابزارهای فروپاشی این کشور (یعنی روسیه) تبدیل کند، اما روسیه حق ندارد مانع از تبدیل همسایگانش به یکی از ابزارهای فروپاشی‌اش شود! زلنسکی هم با تأکید بسیار می‌گفت که عضویت اوکراین در ناتو، «تنها راه پایان دادن به جنگ دنیاس است و عضویت در ناتو یک پیام واقعی به روسیه خواهد بود». آخرین میخ بر تابوت امیدهای دیپلماتیک روسیه را امریکا در ۲۷ جنوری ۲۰۲۲ کوبید و وزیر امور خارجه امریکا گفت که به درخواست روسیه، «پاسخ رسمی» داده است، مبنی بر این‌که امریکا خواسته روسیه برای ممانعت از عضویت اوکراین در ناتو را نپذیرفته است. همان روز هم سه محموله تسلیحات از سوی امریکا به اوکراین ارسال شد!

بحران‌سازی برای روسیه در قلمرو جغرافیائی-سیاسی اوکراین تا جایی توسط دولت کئیف و امریکا پیش برده شد که امکان رامحل دیپلماتیک را از بین برد. ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه [می‌گفت](#) که با پیوستن اوکراین به ناتو، مثل رومانی و پولند، راکت‌های اتحاد غربی در اوکراین مستقر می‌شود و بدین‌ترتیب، «زمان رسیدن راکت‌ها به مسکو به ۷ تا ۱۰ دقیقه و در صورت استفاده از سلاح مافوق صوت به ۵ دقیقه می‌رسد. فقط تصور کنید».

از منظر استراتژیک، گسترش ناتو به مرزهای روسیه برای دولت این کشور یک خطر وجودی است. پیش‌روی ناتو به مرزهای روسیه، مزیت‌های ژئوپلیتیک بسیاری را از این کشور سلب می‌کند و بحران‌هایی فزاینده‌ای در همسایگی آن ایجاد می‌کند که تلاش برای پاسخ‌دهی به آن‌ها از طرف مسکو، مستلزم پرداخت بهای سنگین است. علاوه بر این، گسترش ناتو به مرزهای روسیه، از حیث استراتژیک، توازن نظامی را به نفع امریکا تغییر می‌دهد. این عوامل را اگر در کنار تلاش‌های دائمی امریکا برای ایجاد آشوب داخلی در کشورهای خارج از مدار امریکا قرار دهیم، متوجه می‌شویم که تا چه اندازه گسترش ناتو به شرق، خطر بزرگی برای دولت روسیه است.

پوتین در سخنرانی اعلام حمله به اوکراین در روز ۲۴ فبروری گفت: گسترش ناتو به اوکراین، «برای امریکا و متحدان آن، یک سیاست مهار روسیه با منافع ژئوپلیتیک آشکار است. برای کشور ما [اما] این یک مسأله مرگ و زندگی است، موضوع آینده تاریخی ما به‌عنوان یک ملت است... این نه تنها یک تهدید واقعی برای منافع ماست، بلکه تهدیدی برای اصل موجودیت دولت ما و حق حاکمیت آن است. این خط قرمزی است که ما به دفعات در مورد آن حرف زده‌ایم. آن‌ها از آن عبور کرده‌اند... تکرار می‌کنم: ما دست به عمل می‌زنیم [به اوکراین حمله می‌کنیم] تا در برابر تهدیداتی که برای ما ایجاد کرده‌اند و در برابر خطری بدتر از آنچه هم‌اکنون در حال وقوع است، از خود دفاع کنیم».

از منظر روسیه، جنگ اوکراین، جنگی است که باید دیر یا زود جنگیده شود و هرچه این جنگ دیرتر جنگیده شود، تهدیدهایی که ریشه این جنگ است، بزرگتر و بزرگتر می‌شود. پس ریشه جنگ اوکراین، بحرانی کردن فزاینده خاک و سیاست اوکراین توسط دولت امریکا برای روسیه است و از منظر مسکو، هرچه دیرتر روسیه این جنگ را آغاز

کند، سیاست کثیف در قبال کریمه، در قبال منطقه دنباس و در قبال پیوستن به ناتو و تبدیل اوکراین به دژ نظامی امریکا، هزینه‌های بیشتری را به مسکو تحمیل می‌کند و تبعات ورود به این جنگ ناگزیر در آینده، بیشتر از تبعات کنونی‌اش خواهد بود.

۳

طراحی دولت امریکا در بحران‌زا کردن قلمرو جغرافیائی و سیاسی اوکراین برای روسیه، یک طراحی تهاجمی امپریالیستی پیچیده و با اهداف چندگانه است. این طراحی، دولت روسیه را در مخصصه‌ای گیر انداخت که اگر به اوکراین حمله نمی‌کرد، روزبه‌روز با خطر بزرگتری از جانب دولت کثیف روبه‌رو می‌شد و اگر به اوکراین حمله می‌کرد باید علاوه بر هزینه‌های مستقیم جنگ و تبعات چشمگیر طولانی شدن آن و حتی خطر تبدیل شدن آن به جنگی بزرگتر، هزینه‌های شدید تحریم‌ها و جنگ اقتصادی را نیز می‌پرداخت. روسیه با این محاسبه که اگر اکنون وارد جنگ نشود، هزینه بیشتر و جنگ بزرگتری در آینده در انتظارش است، حمله به اوکراین را از ۲۴ فبروری آغاز کرد. دولت امریکا هم به احتمال قوی اصلاً بدش نمی‌آمد که مسکو گزینه جنگ اوکراین ۲۰۲۲ را انتخاب کند؛ به همین دلیل بود که جو بایدن رئیس جمهور امریکا مرتباً بر این طبل که روسیه فلان‌شنبه این هفته به اوکراین حمله می‌کند، می‌کوبید و واشنگتن هیچ روزنه دیپلماتیکی را برای این‌که حمله به اوکراین روی ندهد، باز نگذاشت. گفتیم که پاسخ رسمی ۲۷ جنوری امریکا به درخواست روسیه، آخرین میخ بر تابوت امیدهای دیپلماتیک مسکو بود. امریکا مرتباً روسیه را متهم می‌ساخت که در حال اجرای «عملیات پرچم دروغین» برای حمله به اوکراین است، اما در عمل، خود یک طراحی امپریالیستی را پیش می‌برد که در آن حمله روسیه به اوکراین، دیر و زود داشت، اما سوخت و سوز نداشت، و سناریوی ارجح واشنگتن نیز این بود که این حمله در زمان کنونی صورت گیرد.

طبق این طراحی، امریکا حاضر است تا آخرین سرباز اوکراینی و تا آخرین جنبه در اوکراین، با روسیه در اوکراین بجنگد. اوکراین غرب‌دوست و امریکاپرست برای امریکا، گوشت دم توپ است و هرچه جنگش با روسیه تراژیکتر شود و تلفات مادی و انسانی‌اش بیشتر شود، امریکا حظ بیشتری می‌برد؛ چرا که هرچه اوکراین بیشتر در این جنگ قربانی شود، از دید امریکا این کشور بیشتر به باتلاق روسیه تبدیل می‌شود و هزینه‌های تحمیل‌شده به روسیه نیز بیشتر خواهد بود.

اما گرفتار کردن روسیه در باتلاق یک جنگ جدید و تبدیل اوکراین به زمین سوخته، تنها اهداف امریکا در این طراحی خطرناک امپریالیستی نیست. واشنگتن با این طراحی، یک بار دیگر به اروپا یادآور می‌شود که از حیث سیاسی، برده آن سوی اقیانوس اطلس، یعنی برده سیاسی امریکا است. امریکا با طراحی خود، به دنبال این است که اروپا، «خطر» خرس روسی را تا مغز استخوان احساس کند تا بیعت خود با رهبر سیاسی‌اش را تجدید نماید. مهم این نیست که «خطر» خرس روسی، خطری طراحی‌شده و ساخته‌شده توسط امریکا است؛ مهم این است که اروپا به‌واسطه اتحاد دیرینه‌اش با امریکا و به‌واسطه جنگ فعلی در اوکراین، این «خطر» را تصدیق می‌کند. امریکا به تجدید بیعت اروپا با خود نیاز دارد، تجدید بیعتی که دیگر نیاز نباشد ویکتوریا نولاند در رابطه بحران اوکراین، لفظ Fuck the EU را به‌کار ببرد.

امریکا این تجدید بیعت را برای چه می‌خواهد؟ برای همراهی و مشارکت تمام‌عیار اروپا در هر برنامه مهار یا استحاله یا فروپاشی هر دولت مخالف امریکا که واشنگتن میل داشته باشد، آن را پیش بگیرد. این برنامه در قبال کشورهای مختلف می‌تواند پیش گرفته شود؛ از ایران و سوریه و روسیه گرفته تا چین. همراهی و مشارکت تمام‌عیار در برنامه‌های مهار-استحاله-فروپاشی، مستلزم پرداخت هزینه از طرف همراهان و مشارکت‌کنندگان است و تجدید بیعت اروپا به این معنا است که حاضر است هزینه‌اش را بپردازد. در این برنامه‌ها تنها کشور خارج از مدار امریکا نیست که

هزینه می‌پردازد، مجریان برنامه نیز باید هزینه بدهند. اروپا با سیاستش در قبال جنگ اوکراین، پرداخت هزینه را تقبل کرده است. تحریم‌های سنگین وضع شده و در حال وضع علیه روسیه که قطعاً اثرات مخربی بر اقتصاد این کشور خواهد داشت، اروپا را نیز تحت فشار قرار خواهد داد. اتحادیه اروپا تنها در دو قلم، ۴۰ درصد گاز خود و ۲۶ درصد نفت خود را از روسیه وارد می‌کند. روسیه **بنجمین** «شریک» بزرگ تجاری اتحادیه اروپا است و در سال ۲۰۲۰، ۹۵.۳ میلیارد یورو به اروپا صادرات کالا داشته و ۷۹ میلیارد یورو از اتحادیه اروپا کالا وارد کرده است. در حوزه واردات انرژی خصوصاً اروپا وابستگی شدیدی به روسیه دارد. تحریم‌های اقتصادی وضع شده علیه روسیه از طرف امریکا و اتحادیه اروپا، به اروپائی‌ها هم در کوتاه‌مدت و هم بلندمدت فشار و هزینه تحمیل خواهد کرد.

پس امریکا این تجدید بیعت پر هزینه از جانب اروپائی‌ها را نیاز دارد که بتواند سیاست‌های تهاجمی امپریالیستی خود را با قدرت بیشتری در دنیا دنبال کند. برای اروپا این یک تجدید بیعت سیاسی با تبعات اقتصادی است و امریکا آن را در راستای تقویت و تجدید هژمونی خود می‌خواهد. از حیث اقتصادی ممکن است در درازمدت امریکا، اروپا را در راهی بیندازد که سبد انرژی مصرفی خود را تغییر دهد. اروپا در کوتاه‌مدت نمی‌تواند وابستگی خود به گاز روسیه را کنار بگذارد اما در درازمدت ممکن است اروپا وادار شود به سرمایه‌گذاری سنگین در انرژی هسته‌ای، انرژی‌های تجدیدپذیر و سرمایه‌گذاری گسترده در استخراج گاز در سایر نقاط دنیا و مکمل آن، سرمایه‌گذاری سنگین در حوزه واردات ال‌ان‌جی روی بیاورد. **برآوردها** این است که امریکا در سال ۲۰۲۲، استرالیا و قطر را پشت سر می‌گذارد و به بزرگترین صادرکننده ال‌ان‌جی در جهان تبدیل می‌شود. تا سال ۲۰۱۵، صادرات ال‌ان‌جی امریکا صفر بود و اداره اطلاعات انرژی امریکا برآورد کرده که در سال ۲۰۲۲، صادرات ال‌ان‌جی امریکا به ۱۱.۵ میلیارد فوت مکعب در روز خواهد رسید که حدوداً معادل ۲۲ درصد تقاضای جهانی برای ال‌ان‌جی در این سال است. رشد شدید تولید گاز شیل در امریکا یکی از زمینه‌های اقتصادی است که امریکا برای پیش‌برد این طراحی امپریالیستی روی آن حساب کرده است. به هر روی مهم‌تر از پایه‌های خاص اقتصادی این طراحی امپریالیستی، خود این سیاست تهاجمی است که امریکا با هر ابزار ممکن، از گسترش ناتو به شرق گرفته تا ایجاد انضباط سیاسی در بین متحدان خود و تحریم و جنگ، سعی در پیش‌برد آن دارد.

آنچه گفته شد منظری است که از آن امریکا به بحران اوکراین می‌نگرد: در انداختن روسیه به باتلاق یک جنگ ناگزیر و تحمیل هزینه‌های سهمگین به مسکو، تبدیل اوکراینی‌های امریکاپرست به گوشت دم توپ، مطالبه تجدید بیعت از اروپا و ایجاد انضباط شدیدتر در بین برده‌های سیاسی خود در آن به اصطلاح «قاره سبز» و تحمیل هزینه‌های اتحاد با امریکا به آنان. در یک کلام، امپریالیسم امریکا بار دیگر پا بر پدال گاز ماشین خون، چرک و کثافت گذاشته است.

۴

و سؤال نهایی؛ آیا لشکرکشی روسیه به اوکراین، نشانه‌ای از ورود به یک «دنیای جدید» است، دنیایی که مشخصه آن «افول امریکا» و «زوال اتحاد دو سوی اقیانوس اطلس» است؟ مشخصاً نه، هیچ نشانه‌ای از ورود به یک «دنیای جدید» و «افول امریکا» در دست نیست. این نشانه در چشم‌انداز این جنگ، زمانی می‌توانست پدیدار شود که روسیه همزمان با حمله به اوکراین و دفاع از موجودیت خود، بدیلی سیاسی-اجتماعی-اقتصادی برای ارائه به دنیا داشته باشد. روسیه هیچ سیاست اجتماعی-اقتصادی بدیلی برای عرضه به اوکراین یا هر جای دیگری در این کره خاکی ندارد.

دولت روسیه در ساحت سیاست‌های اجتماعی-اقتصادی یک دولت سرمایه‌داری نئولیبرال است که بنا به ذات سرمایه‌دارانه آن، نمی‌تواند ارائه‌دهنده بدیلی رهائی‌بخش باشد. دولت روسیه با امتناع ذاتی ارائه چنین بدیلی روبه رو است: این دولت اگر بدیلی سیاسی-اجتماعی-اقتصادی داشت، بخش‌هایی از مردمان عادی که در سال ۲۰۱۴ به سرباز

بیاده کودتا علیه دولت اوکراین تبدیل شدند، به سربازان دفاع از این بدیل و همین‌طور دولت در معرض کودتا تبدیل می‌شدند. دولت روسیه اگر بدیلی داشت، صرف وجود این بدیل، اتمسفر غرب‌گرانی در اوکراین را در هم می‌شکست و فاشیست‌های شیفته غرب در سال ۲۰۱۴ در کنیف جولان نمی‌دادند. دولت روسیه اگر بدیلی داشت که در آن ثروت اجتماعی، از آن و تحت حاکمیت ثروت‌آفرینان اجتماعی بود، همین ثروت‌آفرینان اجتماعی به پاسبانان آن بدیل تبدیل می‌شدند و پاسبانی همین ثروت‌آفرینان برای ایستادگی در مقابل تهاجم امپریالیستی امریکا، کافی بود.

دولت روسیه در سپهر سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی همان شیوه نئولیبرال آزادگزارانه تهاجمی را ترویج می‌کند که امریکا نوع «شیکتر» آن را با «نظریه» پردازی و تبلیغات ایدئولوژیک بیشتر، عرضه می‌کند. تازه امریکا به واسطه قدرت دالر و نظام مالی و پولی جهانی دالریزه و همچنین به واسطه نظام اتحادی که حول خود تشکیل داده است، در این مدل اقتصادی ضدانسانی، واجد قدرتی است که قابل قیاس با هیچ دولت سرمایه‌داری دیگری نیست. به واسطه همین قدرت است که تحریم‌های اعمال‌شده توسط امریکا و اتحادیه اروپا، تأثیر بسیار مخربی بر اقتصاد روسیه خواهد داشت و حتی ممکن است آن‌طور که رسانه‌های غربی می‌گویند امریکا اقدام به فریز بخش قابل توجهی از ذخایر ارزی ۶۳۰ میلیارد دالری روسیه کند.

روسیه نه تنها در مقابل امریکا، یک بدیل پایدار سیاسی-اجتماعی-اقتصادی رهایی‌بخش و بدون تضاد (بدیلی که در آن تضاد کار و سرمایه وجود نداشته باشد)، ندارد، بلکه عرضه‌کننده یک بدیل ناپایدار سرمایه‌دارانه توأم با تضاد ذاتی هم نیست. دولت روسیه حتی عرضه‌کننده یک بدیل ناپایدار سرمایه‌دارانه در مقابل همین نئولیبرالیسم اساساً ناپایدار نیست. ادغام روسیه در سرمایه‌داری جهانی که امریکا قدرت هژمون آن است، دولت روسیه را شدیداً آسیب‌پذیر ساخته است و دولت روسیه بنا به ذات سرمایه‌دارانه بودن خود، برای رهایی از این آسیب‌پذیری، نه می‌تواند و نه حتی می‌تواند بخواهد که به سمت بدیلی پایدار حرکت کند. مشخصه این بدیل پایدار در سپهر سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی، رفع تضاد کار و سرمایه و ایجاد جامعه‌ای از تولیدکنندگان مستقیم آزاد و برابر است که در آن جامعه، مالکیت بر ابزار تولید، جمعی و اشتراکی باشد، سازماندهی فرآیند کار یا تولید و فرآیند بازتولید حیات اجتماعی، جمعی و اشتراکی باشد، و فرآیند مدیریت و مصرف تولیدات اجتماعی نیز جمعی و اشتراکی باشد. این بدیل را برافراشتن پرچم اتحاد جماهیر شوروی بر یک یا تعدادی تانک و نفربر زره‌پوش نمی‌سازد، بلکه جنبشی اجتماعی می‌سازد که دیدش جهانی است و هدفش ایجاد جامعه‌ای جهانی با اشتراکی‌سازی مالکیت بر ابزار تولید، اشتراکی‌سازی روابط و مناسبات فرآیند تولید و فرآیند بازتولید حیات اجتماعی و همین‌طور اشتراکی‌سازی مناسبات توزیع تولیدات اجتماعی است.

گذشته از این، در حال حاضر یک بلوک قدرت سرمایه‌دارانه نیز در دنیا وجود ندارد که در مقیاس جهانی در برابر امریکا ایستاده باشد و موجودیت آن نشانه‌ای از «افول هژمونی» امریکا باشد [۱]. کسانی که قائل به وجود یک بلوک قدرت در شرق به رهبری چین و روسیه هستند که «در مقیاس جهانی در حال نشستن بر جای امریکا است»، صرفاً از اعتقاد خود به یک و هم پرده برمی‌دارند. در مقیاس جهانی، دولت‌های خارج از مدار امریکا وجود دارند، اما در این مقیاس، هیچ نظام اتحادی در مقابل امپریالیسم امریکا وجود ندارد. هیچ بلوک قدرتی در شرق وجود ندارد که در مقیاس جهان سرمایه‌داری، «ناتوی» خود را داشته باشد و واحد پولی و نظام پولی و مالی آن، رقیبی جهانی در مقابل امریکا باشد. دیگر از بریکس کمتر سخن گفته می‌شود اما تا همین چند سال پیش بود که عده‌ای گمان می‌کردند که بریکس در حال به زیر کشیدن امریکا است. توهم محض در بریکس‌گرایی تا آنجا بالا گرفته بود که گمان می‌کردند هند و افریقای جنوبی و برازیل، دولت‌هایی هستند که زمینه‌ساز «افول امریکا» خواهند شد؛ اما آیا این سه حتی خارج از مدار امریکا بودند و هستند؟!

ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه که اساساً نمی‌تواند بداند که دولت سرمایه‌داری این کشور قادر به ارائه بدیلی پایدار به به جهانیان نیست، تا حدی گناه بحران اوکراین را به گردن لنین و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ می‌اندازد. پوتین در سخنرانی خود در ۲۱ فبروری ۲۰۲۲ می‌گوید: «اوکراین مدرن به‌صورت کامل توسط روسیه، یا به‌صورت دقیق‌تر، توسط [حزب] بلشویک، روسیه کمونیستی، ایجاد شد. این فرآیند عملاً بلافاصله پس از انقلاب ۱۹۱۷ آغاز شد و لنین و یارانش با جداسازی و قطعه‌قطعه کردن چیزی که سرزمین تاریخی روسیه است، آن را انجام دادند... ایده‌های لنین که ماهیتاً به یک نظم و ترتیب دولتی کنفدراتیو و شعار حق ملت‌ها برای تعیین سرنوشت خود تا [مرز] جدائی [از اتحاد جماهیر شوروی] می‌رسید، در شالوده دولت شوروی قرار گرفت... وقتی به سرنوشت تاریخی روسیه و مردم آن می‌رسیم، اصول انکشاف دولت لنین، تنها یک اشتباه نبود، این اصول، بدتر از یک اشتباه بود... به‌وضوح بعد از انحلال اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ این موضوع آشکار شد... [جمهوری] شوروی اوکراین نتیجه سیاست بلشویکی است و می‌تواند بدرستی «اوکراین ولادیمیر لنین» خوانده شود. لنین، خالق و معمارش بود... و امروز «اخلاف سپاس‌گذار»، بناهای یابود لنین را در اوکراین سرنگون می‌سازند. آن‌ها این را کمونیزم‌زدائی می‌نامند. شما [خطاب به دولت کنیف]، کمونیزم‌زدائی می‌خواهید؟ بسیار عالی، این کاملاً خوشایند ماست. [اما] چرا کمونیزم‌زدائی را نصفه‌کاره رها کنیم؟ ما آماده‌ایم نشان بدهیم که کمونیزم‌زدائی برای اوکراین به چه معناست».

خلاف آنچه پوتین می‌گوید، حتی کوچک‌ترین ردپائی از لنین در بحران کنونی اوکراین وجود ندارد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تقسیم آن به ۱۵ کشور مستقل، محصول بلشویسم لنین نبود؛ خود بلشویسم لنین یا دولت طبقه کارگر، پروژه رهائی‌بخشی بود که در چند سال معدود پس از مرگ لنین، توسط ستالینیسیم و سوسیالیسم بوروکراتیک دولتی به شکست کشانده شد و تا فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱، هیچ ردپائی از آن در نظام سیاسی اتحاد جماهیر شوروی باقی نمانده بود. خلاف پروژه بلشویسم لنین، در سوسیالیسم بوروکراتیک دولتی ایجادشده توسط ستالینیسیم، تولیدکنندگان مستقیم بر شرایط تولید اجتماعی و کل محصول اجتماعی تولیدشده تسلط نداشتند و بین تولیدکنندگان و شرایط تولید، و تولیدکنندگان و ثروت اجتماعی تولیدشده، جدائی وجود داشت. در ستالینیسیم، خلاف بلشویسم لنین، حزبی که دیگر حزب طبقه کارگر نبود و بوروکراسی ایجادشده توسط آن، حاکم بر تولیدکنندگان مستقیم و شرایط تولید بودند. این تضاد و جدائی به مرور زمان آنقدر حاد شد که شرایط را برای فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مهیا ساخت و به‌وقت فروپاشی، هیچ جنبش کارگری در قلمرو گسترده آن پیدا نشد که به دفاع از آن برخیزد. چرا؟! چون طبقه کارگر، این سیستم توأم با تضاد ذاتی را از آن خود نمی‌دانست و بدین‌ترتیب بود که بدون شلیک یک گلوله، آن ساختار عظیم دولتی فروپاشید.

پوتین نمی‌تواند گناه فروپاشی شوروی را به گردن بلشویسم لنین بیندازد؛ ریشه این فروپاشی، نه دنبال کردن پروژه بلشویسم لنین، بلکه به شکست کشاندن و سرکوب آن توسط ستالینیسیم بود. گذشته از این، اتحاد جماهیر شوروی در بخش بزرگی از تاریخش در همان شکل منحنی سوسیالیسم بوروکراتیک دولتی‌اش، در برابر سرمایه‌داری دارای تضاد ذاتی، بدیلی غیرسرمایه‌دارانه و توأم با تضاد برای ارائه به دنیا داشت؛ اما دولت سرمایه‌داری روسیه در دوره فعلی همان را هم ندارد.

و در نهایت، به‌طور خلاصه و برای تأکید بیشتر باید گفت که جنگ اوکراین، نشانه‌ای از ورود به دنیای «افول امریکا» نیست. این جنگ، نشانه دور تازه‌ای از تهاجم امپریالیستی امریکا است، تهاجمی که گسترده‌تر و شدیدتر از تهاجمات پیشین این کشور است و ممکن است که عواقب بزرگ‌تر و جنگ‌های بزرگ‌تری در پی داشته باشد.

– [۱] برای بحث بیشتر درباره انگاره «افول امریکا» رجوع کنید به نوشته امپریالیسم امریکا و افول گرایان و همچنین نوشته قدرت‌گیری طالبان، بشارت‌های بی‌شاهد و انگاره «افول امریکا» در تارنمای همت ۱۰ اسفند [حوت] ۱۴۰۰

یادداشت:

ما مطالعه این مقاله را علی‌رغم کاستی‌هایی که حین تحلیل منافع امپریالیسم امریکا از قیل هجوم نظامی روسیه بر اوکراین در آن وجود دارد مانند نپرداختن به تشدید فعالیت فابریکه‌های تولید تسلیحات، بالابردن بودجه ناتو به وسیله اعضا که پول آن به جیب فابریکه‌های امریکائی سرازیر خواهد شد و تأمین یک بازار برای فروش گاز خودش با بیرون انداختن روسیه از اروپا و همچنان در بررسی علل سقوط شوروی و سرانجام تجزیه آن کشور، با تکیه بر اصطلاح من‌درآوردی و امپریالیسم پسند "ستالینیسم"، سیاست‌های ضد پرولتری و رویزیونیستی خروشچف و جانشینانش را در پرده گذاشتن، دارد؛ به خوانندگان پورتال توصیه می‌نمائیم.

اداره پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان"